

تجلی بخت و کوشش در زندگی برخی از پهلوانان شاهنامه

* آزاده حیدرپور

دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

چکیده

فردوسی در باب سعی و کوشش، تک‌بعدی و یک‌جانبه به قضاوت ننشسته است. در شاهنامه از سویی بازتابی از اعتقاد زرتشتیان در باره نقش «کوشش» در زندگی آدمیان به رشته تحریر در آمده است؛ از این زاویه سراینده شاهنامه انسانی کاملاً خردگرا بوده که معتقد است آدمی به خواست و اراده خود سرنوشت خویش را رقم می‌زند. اندیشه خردگرایی فردوسی در داستان زال نمود پیدا می‌کند. از سویی دیگر، فردوسی گاه چنان به وجود بخت و تقدیر و نقش آن در زندگی آدمیان معتقد می‌شود که تلاش و کوشش پهلوانان خود را در تعیین سرنوشت آنان عبث می‌داند. از این منظر فردوسی انسان را موجودی مجبور می‌داند که در بدو تولد سرنوشتی مکتوب و مقدر را با خود همراه دارد. بازتاب اندیشه جبرگرایی فردوسی در غمنامه رستم و سهراب و نیز نبرد رستم و اسفندیار نمایان است. اعتقاد به تقدیر در این گونه داستان‌ها با مضامینی چون بی‌اعتباری جهان، بازیگری روزگار و فریبکاری چرخ و قدرت مرگ متجلی می‌شود. در پایان باید یادآور شد که بدبینی فردوسی نسبت به دنیا و امور آن تا به آن حد نیست که آدمی را از تلاش و تکاپو باز دارد و به سوی کاهلی و بی‌اعتنایی نسبت به زندگی سوق دهد. تنها در سایه اعتقاد به نقش اراده و اختیار انسان است که سی سال تلاش شبانه‌روزی حماسه‌سرای ملی ایران در خلق مجموعه گرانقدر شاهنامه معنا پیدا می‌کند.

کلید واژه‌ها: کوشش، تقدیر و سرنوشت، خردگرا، جبرگرایی، بدبینی، اراده.

Manifestation of Destiny in the Lives of Some of Shahnameh's Heroes

Azadeh Heidarpour, Ph.D.

Ph.D. Candidate, Ancient Cultures and Languages Department
Science and Research Center, Islamic Azad University

Abstract

Ferdowsi has not judged one dimensionally and one sidedly. On the one hand, a reflection of the Zoroastrian beliefs about the role of struggle in human life has been reflected in Shahnameh. The writer rationalistically believes that human beings can make their own faith. The rationalism of Ferdowsi could be observed in Zal story. On the other hand, Ferdowsi believes in faith and destiny. Ferdowsi believes that human beings have no choice from this point of view and have a predetermined destiny and faith. The reflection of Ferdowsi's determinism can be clearly observed in Rostam and Sohrab tragedy and also the story of Rostam and Esfandiyar's battle. The belief in destiny in these sorts of stories is along with the unreliability of the world, the affectation and tricks of life and the power of death. Finally, I have insisted on the fact that Ferdowsi's pessimism about the world and its affairs does not prevent human beings from their struggles and does not make them unconcerned with life. It can only be possible through the determination and free will that the national epic poet of Iran could create the most valuable Shahnameh through thirty years days and nights.

Keywords: Struggle, Destiny, Rationalist, Determinism, Pessimism, Determination.

* دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی، پژوهشگر پژوهشکده زبان و گویش پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، با سپاس از استاد ارجمند جناب آقای دکتر ابوالقاسم اسماعیل پور که اشارات و راهنمایی‌های ایشان در تدوین این مقاله گره‌گشا بود.

مقدمه

بخت در لغت به معنی «بهره، نصیب، و اقبال» است و در عربی نیز به کار رفته و در عرف به معنی طالع است. این واژه در اصل «بخش» بوده و «شین» معجمه آن را به «تا» بدل کرده‌اند و به صورت امروزی «بخت» در آمده است. در اشعار شعرا از دوگانگی بخت بسیار سخن رفته است و از آن با صفاتی چون بلند، بیدار، جوان، فرخ، برخوردار، توانا، قوی، گران، یا چربدست، تیره، شور، برگشته، تلخ، نگون، واژگون یاد کرده‌اند (فرهنگ آندراج، ذیل واژه بخت: ۶۱۴) ناصر خسرو «بخت» را چون آبی می‌داند که گاه خوش است و گاه شور. (لغتنامه دهخدا، ذیل واژه بخت: ۴۴۰۲)

از نظر ریشه‌شناسی «بخت»^۱ در فارسی نو، از صفت مفعولی «بخت»^۲ ی دوره میانه گرفته شده (Mackenzie 1971:46) که خود واژه «بخت» نیز از ریشه ایرانی باستان «بگ»^۳ به معنی «بخش کردن» و «تقسیم کردن» به وجود آمده است (ابوالقاسمی ۱۳۷۳: ۳۶؛ Kent 1953:199). در اوستا صفت مفعولی «بخت» به سه معنی «بخت نیک، بخت بد، قسمت و سرنوشت» (به ترتیب در وندیداد ۲۱، بند ۱، تیریش بند ۲۳ و وندیداد ۵، بند ۹) به کار رفته است (Bartholomae 2004: 923-927).

بخت به معنی «سرنوشت محتوم و از پیش تعیین شده» است؛ گاهی نیز در معنی تأثیر نیروهای فراطبیعی بر زندگی و سرنوشت آدمیان به کار رفته است؛ در رساله مینوی خرد آمده است که هر نیکی و بدی (خیر و شری) که به مردمان و نیز آفریدگان می‌رسد، تحت تأثیر دوازده برج و هفت سیاره است؛ به گونه‌ای که آن دوازده برج و هفت سیاره تعیین‌کننده سرنوشت و مدبر جهان هستند (تفضلی ۱۳۷۹: ۳۱ - ۳۲). در بندهش نیز آمده که اخترشماران هرمزد را که ستاره زندگی است، کرفه‌گر (سعد) و کیوان را که ستاره مرگ است بزه‌گر (نحس) می‌خوانند (بهار ۱۳۶۹: ۶۰).

و اما واژه کوشش در فارسی به معنی سعی، تلاش، جهد، جنگ، مجاهدت است. (دهخدا ۱۳۷۷ ذیل واژه کوشش: ۱۸۷۲۰؛ فرهنگ آندراج، ذیل همان واژه ۳۵۰۴) واژه کوشش از اسم مصدر «کوشش»^۴ فارسی میانه به معنی کوشش یا ستیز از مصدر «کوشیدن» آمده

1- baxt.

2 - baxta .

3 - bag.

4 -kō (x)šišn.

است (Mackenzie 1971:52؛ میرفخرایی ۱۳۸۳: ۱۰۱). واژه کوشش از صورت ضعیف ریشه «کوش» به معنی «سعی کردن» یا «نبرد کردن» گرفته شده است (ابوالقاسمی ۱۳۷۳: ۷۰). تعدادی از ادبا و فلاسفه اراده و خواست آدمیان را در برابر قدرت بخت و تقدیر هیچ می‌دانند و به مفهوم جبر در زندگی انسان اعتقاد دارند. در متون دینی دوره میانه آمده است که «مرد هر چند صاحب عقلی قوی و دولتی نیرومند باشد با قضا بر نتواند آمد؛ زیرا چون قضای محتوم مردی را سعید یا شقی کرد، دانا از کار فروماند و نادان بدانندیش در کار چُست و چالاک گردد؛ کم‌دلان دلیر و دلیران کم‌دل شوند؛ مردم کوشا کاهلی گیرند و کاهلان به کوشش در آیند» (کریستن‌سن ۱۳۱۷: ۳۰۵؛ تفضلی ۱۳۷۹: ۴۲).

در مقابل این عده، گروهی دیگر بخت و تقدیر را مغلوب تلاش و کوشش و توکل به خدا می‌دانند (ناصرخسرو ۱۳۶۸: ۲۹۲، ۳۶۹) و اعتقاد دارند که سرنوشت اراده و اختیار آنان رقم می‌خورد؛ در نظر آنان انسان موجودی مختار است که روند زندگی خویش را خود بر می‌گزیند. (دانشنامه جهان اسلام، ذیل واژه بخت: ۳۸۹).

بر اساس متون دینی دوره ساسانی بخت و تقدیر فقط بر زندگی مادی حکمفرماست و بنابراین آدمی در زندگی دنیوی خود تابع جبر بوده و مسؤولیتی بر دوش ندارد؛ اما در امور دینی و معنوی سعی و کوشش انسان تعیین‌کننده هستند و به این ترتیب اراده و اختیار انسان در رابطه با تکالیف دینی و جایگاه مینوی او معنا پیدا می‌کند. در رساله دادستان دینیگ آمده است که زندگی، همسر، فرزندان، قدرت^۵ (سروری) و ثروت^۶ (خواستیه) آدمی به تقدیر است، اما جایگاه او در یکی از طبقات سه‌گانه آسرونان^۷ (روحانیون)، ارتشتاران^۸ (جنگجویان) و استریوشان^۹ (کشاورزان) و نیز پرهیزگاری^{۱۰} (اهلایی) و بدکرداری^{۱۱} (دروندی) وی به کنش او بستگی دارد (Anklesaria 1901:314). همچنین در جایی دیگر آمده که «با کوشش آن خیری را که مقدر نشده است نمی‌توان به دست آورد و اما آن خیری که مقدر شده است با کوشش زودتر فراهم می‌شود؛ کوشش هنگامی که زمان با آن نباشد بی‌ثمر است ولیکن در مینو به فریاد رسد و به ترازوی اعمال افزوده شود» (تفضلی ۱۳۷۹: ۴۲).

5 - Xwadāyīh.

6 - Xwāstag.

7 - āsrōnān.

8 - artēštār.

9 - wāstaryōšān.

10 - ahlāyīh.

11 - druwandīh.

در اینجا باید اذعان داشت که در متون پهلوی، وابستگی «بخت» و «کوشش» نیز از نظر دور نمانده است؛ در جایی آمده است که «بخت و کنش با یکدیگر چونان تن و جان هستند؛ زیرا تن جدا از جان کالبدی است ناتوان و جان جدا از تن روحی است مجرد (ناگرفتنی) و هنگامی که با یکدیگر آمیخته شوند قوی و بزرگ و سودمند می‌شوند؛ بخت علت و کنش بهانه چیزی است که به مردمان رسد (عریان ۱۳۷۱: ۹۴، ۱۳۱ - ۱۳۲، ۳۰۹؛ مسکوب ۱۳۵۲: ۳۴-۳۵). فردوسی تجلی این اندیشه را در شاهنامه آورده است (نک به بعد).

بررسی و تحلیل

در این جا اما بخت و کوشش را در شاهنامه بررسی می‌کنیم. حکیم توس در باب بخت و کوشش یک جنبه و تک بُعدی به قضاوت پرداخته، بلکه تمامی زوایای زندگی پهلوانانش را مد نظر قرار داده است؛ در شاهنامه از سویی بازتابی از اعتقاد زردشتیان در باب کوشش و تأثیر آن در زندگی انسان به رشته تحریر در آمده است؛ بنابر باورهای ایران باستان نبرد میان اهورا مزدا، روح مقدس و انگره مینوی^{۱۲} (اهریمن) یا روح مخرب در تمام دوران دوازده هزار سال اساطیری ادامه دارد. (هینلز ۱۳۸۴: ۶۷ - ۶۸؛ بویس ۱۳۸۱: ۴۳ - ۴۴؛ آموزگار ۱۳۸۱: ۱۳ - ۱۴) اهورامزدا به منظور تحقق فلسفه آفرینش که همانا نابودی کامل شر (اهریمن) است مرد اهلو (نخستین انسان) را آفرید؛ همانا در این پیکار انسان یاور اهورا مزداست و باید در جهت پیروزی او گام بردارد و به این ترتیب است که سعی و کوشش اساس دین زردشتی می‌شود (آموزگار ۱۳۸۴: ۴۲ - ۴۳، ۴۵؛ هینلز ۱۳۸۴: ۹۳ - ۹۴).

حماسه سرای ملی ایران گاه با اغراق در بیان دلیری‌های پهلوانانش سعی در نشان دادن نقش اراده و اختیار در سرنوشت انسان را دارد؛ از این زاویه سراینده‌ی شاهنامه انسانی کاملاً خردگراست که اعتقاد دارد میان کوشش و نیک بختی انسان از سویی و کاهلی و تیره بختی‌اش از سوی دیگر توازنی عمیق بر قرار است (سجادی ض ۱۳۷۴: ۱۱۹-۱۳۰؛ یاسمی ۱۳۷۰: ۶۱۶). تجلی این اندیشه فردوسی در داستان زال به وضوح نمایان است. زال نماد انسانی کوشاست که در برابر مشکلات و ناملايمات زندگی سر تسلیم فرود نمی‌آورد بلکه با عزمی راسخ به نبرد با ارزش‌های غیر واقعی جامعه‌ای که در آن زاده شده است می‌پردازد. زال با تلاش و کوشش فراوان و در سایه خرد و توانمندی‌های خویش که در آستان سیمرغ

اكتساب نموده سختی‌های زندگی را یکی پس از دیگری از میان برداشته و سرانجام نیز به نیک‌بختی و وصال یار و سپهسالاری سیستان دست می‌یابد؛ فردوسی در توصیف اراده و توانایی زال در مناظره رستم و اسفندیار و هنگامی که شاهزاده رویین‌تن به نژاد و گوهر پادشاهی خود می‌بالد و دستان (زال) پدر رستم را خوار می‌شمارد با بیت «جهاندار داند که دستان سام-بزرگ است و با دانش و نیک نام» به پهلوان خویش، زال می‌بالد و از زبان رستم به ستایش هنر، منش و پهلوانی زال پرداخته و می‌آورد «که کردار ماند ز ما یادگار» (فردوسی ۱۹۶۳ - ۱۹۷۱م، ج ۶: ۲۵۶، بیت ۶۴۷؛ مختاری ۱۳۵۶: ۳۳۵-۳۳۶؛ مسکوب ۱۳۷۷: ۸۱-۸۲) شاید بی‌حکمت نباشد که در این‌جا یادآور شویم فردوسی در همین داستان و هنگامی که منوچهر، شه‌ریار ایران در آزمونی با حضور شش موبد دانش مذهبی زال را می‌سنجد، از تأثیر بخت و تقدیر در زندگی آدمیان سخن به میان می‌آورد؛ همانا زال باید پرده از رازها و معماهایی بردارد که برای نوع بشر مبهم هستند. یکی از رموزی که باید توسط پهلوان خردمند و کوشای شاهنامه گشوده شود معمای زمانه (تقدیر) و مرگ است: (فردوسی ۱۹۶۳ - ۱۹۷۱ ج ۱: ۱۳۷ - ۲۴۲؛ رضا ۱۳۵۳: ۳۷۶ - ۳۷۹).

۱۲۵۹	چهارم چنین گفت کان مرغزار	که بینی پر از سبزه و پسرنگار
۱۲۶۰	یکی مرد با تیز داسی بزرگ	سوی مرغزار اندر آید سترگ
۱۲۶۱	همی بدرود آن گیا خشک و تر	نه بر دارد او هیچ از آن کار سر

زال زمانه و مرگ را به سان آن دروگر تیزداسی می‌داند که در مرغزار زندگی نسبت به پیر و جوان به یک‌اندازه بی‌رحم است و تروخشک را با هم می‌سوزاند (مختاری ۱۳۷۹: ۱۴۸-۱۵۴).

فردوسی در داستان زال همچنین از تلاش و خردمندی زنی نکته‌سنج سخن به میان می‌آورد که با ظرافت طبع مانع از شعله‌ور شدن آتش خشم همسرش مهرباب کابلی می‌شود و به عنوان سفیر همسر به سوی سام نریمان روانه می‌شود تا با تدبیر و عزمی راسخ نظر و رأی قوی‌ترین مردان زمان خود را بگرداند و هم سرزمین کابل را از خطر حمله سام نریمان برهاند و هم موافقت وی را بر وصلت زال و رودابه بگیرد (فردوسی ۱۹۶۳ - ۱۹۷۱، ج ۱: ۱۸۶ - ۱۹۱ و ۲۰۷ - ۲۱۶؛ رضا ۱۳۵۳: ۳۴۸ - ۳۶۵). سرانجام نیز گفتار نغز و همت بلند سیندخت چنان تأثیری بر پهلوان می‌گذارد که چنین پاسخ می‌دهد (فردوسی، همان‌جا: ۲۱۳):

۱۱۷۵	تو با کابل و هر که پیوند توست	بمانید شادان دل و تندرست
۱۱۷۶	بدین نیز همداستانم که زال	به گیتی چو رودابه جوید همال

حکیم توس در داستان‌های بسیاری از شاهنامه این اندیشه را به خواننده القا می‌کند که هیچ عملی از انسان بی‌مزد و پاداش نمی‌ماند (پژمان ۱۳۷۴: ۴۷۳)؛ کسی که راه نیکوکاری را در پیش گیرد سرانجام رستگار می‌شود و آن که بُدکرداری پیشه کند به پادافره گناه خویش خواهد رسید؛ تمثیل بارز این اندیشه پایان کار افراسیاب و برادر کینه‌جویش گرسیوز است؛ کیخسرو پسر سیاوش (نوهی افراسیاب) به خونخواهی از پدر و و بی‌گناهان دیگر سر افراسیاب و گرسیوز را از تن جدا می‌کند (فردوسی ۱۹۶۳ - ۱۹۷۱، ج ۵: ۳۷۲ - ۳۷۶). فردوسی ابیات زیر را در وصف حال آنان آورده است (فردوسی، همان‌جا: ۳۵۷):

۲۳۵۴	کنون روز پادافره ایزدبست	مکافات بد را ز یزدان بدبست
۲۳۵۵	چو جویی، بدانی که از کاربد	به فرجام بر بدکش بدرسد
۲۳۵۷	چو خونریز گردد بماند نژند	مکافات باید ز چرخ بلند

و در جای دیگر می‌آورد (ج ۹، ۱۳۷):

۲۱۶۱	نیاید ستمگاره جز دار جای	همان رنج و آتش به دیگر سرای
------	--------------------------	-----------------------------

حکیم توس با مضامین گوناگونی خواننده را نسبت به زندگی و نقش کوشش در آن امیدوار و خوش بین می‌کند و او را از تسلیم محض سرنوشت شدن منع می‌کند (یاسمی ۱۳۷۰: ۶۱۶ - ۶۱۷؛ حلیم ۱۳۷۴: ۱۰۲۵):

بپرسید از او نام‌سور شهریار	که از مردمان کیست امیدوار
بدو گفت آن کس که کوشا بود	که کوشش به دانش نیوشا بود

فردوسی در شاهنامه به تکرار خواننده را از سستی و کاهلی باز داشته و به تلاش و کوشش ترغیب می‌کند. در جایی آورده است (فردوسی ۱۹۶۳ - ۱۹۷۱، ج ۵: ۱۲۳):

۶۶۸	که چون کاهلی پیشه گیرد جوان	بماند منش پست و تیره روان
-----	-----------------------------	---------------------------

و در جایی دیگر:

۲۷۱۶	چنین گفت یک روز کز مرد سست	نیاید مگر کار ناتندرست
------	----------------------------	------------------------

و قرن‌هاست که «ز نیرو بود مرد راستی - ز سستی کژی زاید و کاستی» ظنین‌انداز زورخانه‌های مملکت‌مان است.

از سوئی دیگر، فردوسی در شاهنامه گاه چنان به وجود بخت و تقدیر و تأثیر آن در سرنوشت آدمیان معتقد می‌شود که تلاش پهلوانان خود را عبث می‌داند. در این گونه

داستان‌ها فردوسی با اندیشه‌ای کاملاً جبرگرایانه ظاهر می‌شود و اعتقاد دارد آدمی موجودی مجبور است که در تعیین سرنوشت خویش هیچ اراده و اختیاری ندارد و در بدو تولد سرنوشتی مکتوب و از پیش تعیین‌شده را با خود همراه دارد و نمی‌تواند هیچ گامی در جهت تغییر سرنوشت خود بردارد؛ شاید اعتقاد شدید به بخت و تقدیر که در قطعات بسیاری از شاهنامه نمایان است ناشی از نفوذ اندیشه‌های زروانی باشد که در زمان ساسانیان تأثیر بسیاری بر افکار ایرانیان گذاشت (کوریاناگی ۱۳۷۰: ۴۴۱ - ۴۴۶؛ کریستن سن ۱۳۱۷: ۳۰۵-۳۰۶؛ هینلز ۱۳۸۴: ۱۱۵).

بازتاب اندیشه جبرگرایی فردوسی در بالاترین سطح خود در داستان سیاوش نمایان است؛ داستان سیاوش داستان انسانی است که شومی سرنوشت از همان نخستین لحظه‌های زندگی و با مرگ مادر دامان او را گرفته و تا آخرین دم حیات نیز او را رها نمی‌سازد. نگاه فردوسی در داستان سیاوش حاکی از بدبینی عمیقی نسبت به دنیا و امور آن است؛ این بدبینی در جای‌جای این داستان و با مضامینی چون شکایت از بی‌وفایی روزگار، چرخ، سپهر، گیتی، آسمان و ... نمایان است؛ فردوسی در جایی و از زبان سیاوش آورده است (فردوسی ۱۹۶۳-۱۹۷۱، ج ۳: ۶۸):

۱۰۴۱	زادى مرا کاشكى مادرم	و گرزاد مرگ آمدى بر سرم
۱۰۴۲	که چندین بلاها ببايد کشيد	زگيتى همى زهر بايد چشيد

اعتقاد فردوسی مبنی بر بی‌اعتباری جهان، بازی سرنوشت و شومی مرگ در داستان سیاوش چنان نمایان است که گویی در این بازی نیک و بد به یک اندازه و در کنار یکدیگر به کار گرفته شده‌اند؛ سودابه با آن عشق ناپاک و اهریمنی، کیکاوس با بی‌مهری؛ افراسیاب با مصلحت‌اندیشی و چاره‌جویی، پیران با تدبیر و خیراندیشی و گرسیوز با آتش حسد و کینه سرانجام سیاوش، این پهلوان شهید شاهنامه را در توران زمین به کام مرگ می‌فرستند.

سیاوش نماد کامل یک انسان تقدیرگرا است؛ او از بخت و طالع بد خویش گله‌مند است؛ سرنوشت شوم خود را نمی‌خواهد اما خود را به آن می‌سپارد و در برابر آن نیز سرتسلیم فرود می‌آورد (مسکوب ۱۳۵۲: ۳۷)؛ درست مانند انسانی که در گوش جان او زمزمه می‌کنند: «که گر ستیزه کنی روزگار بستیزد»؛ سیاوش با نیروی خرد و آگاهی خویش آینده و رویدادهای آن را پیش‌بینی می‌کند؛ او شومی مرگ را حس می‌کند لیکن هیچ عکس‌العملی از خود نشان

نمی‌دهد (اسلامی ندوشن ۱۳۴۸: ۸۶ - ۱۱۳ و ۱۷۳ - ۲۲۴). هنگام برپایی «سیاوش گرد» در نزد پیران از بخت بد خویش اینگونه گله‌مند است (فردوسی ۱۹۶۳ - ۱۹۷۱ م، ج ۳: ۱۰۸):

۱۶۶۱	چه بندی دل اندر سرای سپنج	چه یازی به رنج و چه نازی به گنج
۱۶۶۴	نباشد مرا بودن ایدرسی	نشنید بر این جای دیگر کسی
۱۶۶۶	نباشد مرا زندگانی دراز	ز کاخ و زایوان شوم بی‌نیاز
۱۶۶۸	چنین است راز سپهر بلند	گاهی شاد دارد گهی مستمند

سیاوش برای نجات خویشتن هیچ کوششی نمی‌کند؛ او پیشنهاد همسرش مبنی بر ترک «سیاوش گرد» را نمی‌پذیرد و خاک توران زمین را ترک نمی‌کند؛ زیرا اعتقاد دارد اگر پیمانۀ عمر او لبریز شده باشد به هر گوشه‌ای از دنیا که بگریزد، مرگ گریبان او را خواهد گرفت (همان: ۱۴۰ - ۱۴۱).

نگاه بدبینانه نسبت به زندگی و اعتقاد به سرنوشت مکتوب و از پیش تعیین‌شده و نیز اعتقاد به فریبکاری و قدرت مرگ در تراژدی رستم و سهراب نیز نمایان است؛ فردوسی در غم‌نامه‌ی رستم و سهراب از مجموعه‌ی اسباب و عللی سخن به میان می‌آورد که گاه به گونه‌ای ناخودآگاه و ناخواسته در کنار هم چنان گرد می‌آیند که در پایان داستان ترنج نارسیده‌ی شاهنامه به دست عزیزترین کس خود کشته شود؛ گویی تمامی رویدادها و پیش‌بینی‌ها به منظور فراهم آوردن هدفی مشترک که همانا مرگ سهراب است از قبل با هم برنامه‌ریزی شده‌اند؛ به عنوان نمونه هجیر پهلوان دژ سپید که به دست سهراب اسیر می‌شود با اندیشه‌ی نجات جان جهان پهلوان از بر ملانمودن هویت رستم امتناع می‌کند؛ پهلوانی نیز که از جانب تهمینه مامور شناساندن رستم به سهراب است در دل شب و کاملاً اتفاقی به دست رستم کشته می‌شود... (اسلامی ندوشن ۱۳۴۸: ۳۵۰ - ۳۵۱؛ سجادی. ض ۱۳۷۴: ۱۲۰)، حتی خود رستم نیز با مکر و فریب در جهت محتوم شدن سرنوشت سهراب گام بر می‌دارد (سجادی. س ۱۳۷۴: ۲۵۱ - ۲۵۳). گویی ابرو باد و مه و خورشید و فلک با هم همداستان شده‌اند تا نشان دهند پهلوان‌ترین مردمان نیز با تمام صلابت، جنگاوری، جاه و جبروت‌شان سرانجام در برابر قدرت سرنوشت و نیروی مرگ به زانو در می‌آیند (فردوسی ۱۹۶۳ - ۱۹۷۱، ج ۳: ۱۶۹).

۱	اگر تند بادی برآید ز گنج	به خاک افکند نا رسیده ترنج
۲	ستم کاره خوانیمش از دادگر	هنرمند دانیمش از بی‌هنر
۳	اگر مرگ داد است بیداد چیست	ز داد این همه بانگ و فریاد چیست

فردوسی در شاهنامه به تکرار از واژه‌های قضا و قدر یا نوشته و بوش برای بیان مفاهیم سرنوشت یا بخت و اقبال استفاده کرده‌است (کوریا ناگی ۱۳۷۰: ۴۴۱ و ۴۴۵ - ۴۴۶). چنان‌که می‌دانیم وام واژه‌های عربی قضا و قدر در بر دارنده همان معنی تأثیر نیروهای عالم بالا و فراطبیعی بر سرنوشت انسان‌اند (دانشنامه جهان اسلام، ذیل واژه بخت - مفهوم؛ سجادی، ض ۱۳۷۴: ۱۱۹ - ۱۳۰). فردوسی در رزم رستم با اشکبوس در بیان نقش قضا و قدر در پیروزی رستم آورده است (فردوسی ۱۹۶۳ - ۱۹۷۱، ج ۴: ۱۹۷):

۱۳۰۳	بزد بر بر و سینه‌ی اشکبوس ^{۱۳}	سپهر آن زمان دست او داد بوس
۱۳۰۴	قضا گفت گیر و قدر گفت ده	فلک گفت احسنت و مه گفت زه

در جایی دیگر در باب رویدادهای مکتوب شده در زندگی آدمیان می‌آورد:

۲۲۵۶	نوشته چنین بود و بود آن چه بود	نوشته نگاهد، نه هرگز فزود
------	--------------------------------	---------------------------

یکی دیگر از باورهای کهنی که از دیرگاه در فرهنگ اقوام و ملل مختلف با بخت و تقدیر مرتبط بوده طالع بینی، پیش‌گویی و تفأل زدن است؛ فردوسی در بیشتر داستان‌های شاهنامه از اتفاقات و رویدادهایی سخن به میان می‌آورد که از قبل توسط اخترشناسان و طالع‌بینان و با مطالعه در احوال ستارگان و تأثیر افلاک و سپهر و نیروهای فراطبیعی بر زندگی آدمیان، پیش‌گویی شده است. برای به عنوان نمونه در هنگام تولد سیاوش اخترشناسان سرنوشت او را تیره و تار می‌بینند (فردوسی ۱۹۶۳ - ۱۹۷۱، ج ۳: ۱۰):

۷۱	از آن کو شمارد سپهر بلند	بدانست نیک و بد و چون و چند
۷۲	ستاره بر آن بچه آشفته دید	غمی گشت چون بخت او تیره دید

در شاهنامه در ابیات زیادی از اسطرلاب با عنوان جام سخن رفته است؛ فردوسی اطلاعات کاملی درباره‌ی این ابزار و شیوه‌ی ساختن آن داشته و در جایی آورده که برای تهیه‌ی این دستگاه ستاره‌شناسان معروف هر شهر و کشور در سپار نزدیک به بابل در نزد «کیدنو» گرد آمده و رنج و مشقت بسیاری را تحمل نمودند؛ در داستان رستم و اسفندیار نیز جاماسب وزیر خردمند گشتاسب هنگام پیشگویی عاقبت کار اسفندیار به ستایش این جام (اسطرلاب) پرداخته و مرگ شاهزاده‌ی رویین تن را به وسیله‌ی همین ابزار درست پیش‌گویی می‌کند (غزنی ۱۳۷۴: ۵۵۰-۵۴۵).

ستاره‌شناسی گرانمایه بود	۴۸
بدو گفت جاماسب که ای شهریار	۴۹
و راهوش در زاولستان بود	
آبا او به دانش که را پایه بود	
تو این جام را خوار مایه مدار	
به دست تهم پور داستان بود	
(فردوسی ۹۶۳-۱۹۷۱ ج ۶: ۲۲۰)	

اخترشناسان در داستان سیاوش هنگام برپایی «سیاوش گرد» بنیاد این شهر را شوم و نامبارک می‌خوانند. (همان ج ۳: ۱۰۴)

در داستان زال ازدواج زال و رودابه را خجسته و مبارک می‌دانند و پیش‌گویی می‌کنند که بزرگترین پهلوان ایران و توران از پشت این دو به وجود خواهد آمد (همان ج ۱: ۲۱۷-۲۱۸). در نبرد رستم و اسفندیار در هنگام لشکرکشی اسفندیار به سیستان اتفاقی رخ می‌دهد که در نظر بزرگان و دانایان به عنوان «فال بد» تلقی می‌شود؛ در سبیده دمی که اسفندیار عازم سیستان می‌شود؛ ناقه‌ای که پیشرو قافله است چنان بر زمین جفت می‌شود که هر چه ساربان بر او تازیانه می‌زند از جای خود بر نمی‌خیزد؛ این واقعه در نظر بزرگان و خردمندان به عنوان بداقبالی جلوه می‌کند (فردوسی ۱۹۶۳-۱۹۷۱ ج ۶: ۲۲۹-۲۳۰؛ مسکوب ۱۳۷۷: ۴۳). لیکن شاهزاده رویین تن فرمان به کشتن شتر می‌دهد گویی بداختری از آن شتر است نه از آن او (فردوسی، همانجا: ۲۳۰):

جهانجوی را آن بدآمد به فال	۱۹۴
بفرمود کش سربریدند ویال	
بدان تا بدو بازگردد بدی	۱۹۵
نباشد بجز فرۀ ایزدی	
بریدند پرخاشجویان سرش	۱۹۶
بدو بازگشت آن زمان اخترش	

در همین داستان سیمرغ هنگامی که زخم‌های رستم و رخس را التیام می‌بخشد پرده از رازی برمی‌دارد که با بخت و اقبال بی‌ارتباط نیست؛ سیمرغ از رستم می‌خواهد تا از کشتن اسفندیار بپرهیزد زیرا مقدر است که کشته‌شده اسفندیار در این جهان اسیر شوربختی شده و در آن جهان نیز گرفتار رنج و سختی خواهد شد (فردوسی، همانجا: ۲۹۷-۲۹۸؛ مسکوب ۱۳۷۷: ۵۵-۵۶).

از دیگر مضامینی که در شاهنامه با مفهوم سرنوشت از پیش تعیین‌شده ارتباط دارد خواب‌ها و رؤیاهای صادقانه هستند؛ یکی از بهترین نمونه‌های این خواب‌ها، خواب افراسیاب تورانی به هنگام لشکرکشی به ایران و جنگ با سپاه سیاوش است (فردوسی ۱۹۶۱-۱۹۷۱، ج ۳، داستان سیاوش: ۴۹ - ۵۰):

۷۲۳	چنین گفت پرمایه افراسیاب	که هرگز کسی این نبیند به خواب
۷۲۴	بیابان پر از مار دیدم به خواب	جهان پر زگرد، آسمان پُر عقاب
۷۲۸	یکی باد برخاستی پُر زگرد	درفش مرا سرنگونساز کرد
۷۳۶	مرا پیش کاووس بردی دوان	یکی باد سرنام‌سور پهلوان
۷۳۹	دمیدی به کردار غرنده میخ	میانم به دونیم کردی به تیغ

افراسیاب از جنگیدن با سپاه سیاوش پرهیز می‌کند و در تمام عمر باقیمانده خویش از بروز چنین رویدادی در هراس است؛ لیکن مصلحت‌اندیشی افراسیاب نیز در برابر مکتوبات سرنوشت کارساز واقع نمی‌شود و سرانجام در روزهای پایان عمر این خواب وی تحقق پیدا می‌کند (همان، ج ۵: ۳۷۲-۳۷۶).

یکی دیگر از این خواب‌های صادق، خواب سام نریمان است مبنی بر پیدا شدن فرزندش سال‌ها پس از آن که زال را تنها به عیب داشتن موی سپید در کوه البرز رها می‌کند؛ این اتفاق نیز بعدها به وقوع می‌پیوندد (همان، ج ۵: ۱۴۱-۱۴۶).

باید اذعان داشت که حکیم توس هر چند با مضامین گوناگونی از زوال و بی‌اعتباری زندگی دنیوی، ثروت، قدرت و ... سخن به میان می‌آورد؛ لیکن در جای جای داستان‌های شاهنامه با ستایش فضایل و مکارم اخلاقی آدمی را نسبت به تعالی روح و کسب کمال امیدوار می‌سازد (پژمان ۱۳۷۴: ۴۶۹-۴۷۲). فردوسی پس از بیان زندگی پهلوانان خویش و پس از آن که خواننده را نسبت به بازی تقدیر و سرنوشت به شگفت می‌آورد با مضامین پندآموز انسان را اندرز می‌دهد که دل در سرای سپنج نبندد و به هنرمندی‌ها و دلاوری‌های خویش مغرور نشود و از غفلت به آگاهی روی آورد؛ در حقیقت می‌توان گفت شاهنامه مجموعه‌ای است سرشار از داستان‌های حکمت‌آمیز و عبرت‌آموز (حلیم ۱۳۷۴: ۱۰۲۱-۱۰۶۱):

جهان سر به سرعبرت و حکمت است چـرا بهره‌ ما همه غفلت است

بدبینی فردوسی نسبت به امور دنیوی تا به آن حد نیست که خواننده را از تلاش و کوشش باز دارد و در وی ایجاد یأس و نومیدی کند؛ حکیم توس در داستان‌های خویش این اندیشه را به خواننده القا می‌کند که آدمی در سایه تکاپو و همتی بلند می‌تواند سرنوشت خویش را متحول نماید. فردوسی انسان را به بهره‌گیری از مواهب خدادادی و شادی‌های زندگی ترغیب نموده و از کاهلی و بی‌اعتنایی نسبت به دنیا باز می‌دارد (پژمان، همان‌جا). انسان کامل شاهنامه کسی است که در اوج قدرت، ثروت و توانمندی دستخوش کبر و غرور

نشود و نیز در برابر ناملایمات زندگی و بداقبالی‌های روزگار دچار استیصال و فروریختگی نشود؛ انسان کامل شاهنامه چونان صوفی مولانا این الوقت بوده، از مواهب زندگی به موقع بهره می‌گیرد و در برابر کاستی‌ها و سختی‌های آن نرمش و مدارا را به خرج دهد. در پایان باید یادآور شد که فردوسی بخت و کوشش را چونان جسم و جان به یکدیگر وابسته می‌داند و آن دو را مکمل و جفت یکدیگر به حساب می‌آورد؛ حکیم توس ابیات ذیل را در این راستا می‌آورد:

چنین داد پاسخ که بخت و هنر	چنانند چون جفت با یکدیگر	۲۵۰۵
چنان چون تن و جان که یارند و جفت	تنومند پیدا و جان در نهفت	۲۵۰۶
همان کالبد مرد را کوشش است	اگر بخت بیدار در جوشش است	۲۵۰۷
به کوشش بزرگی نیاید به جای	مگر بخت نیکش بود رهنمای	۲۵۰۸

(فردوسی ۱۹۶۳-۱۹۷۱، ج ۸؛ پادشاهی انوشیروان : ۱۹۹)

نتیجه‌گیری

حکیم توس در چگونگی رقم خوردن سرنوشت پهلوانان شاهنامه از دو گروه رویداد یا اسباب و علل سخن می‌گوید: گروه اول رویدادهایی هستند که اراده و خواست پهلوان اسباب و علل به وقوع پیوستن آنها را فراهم می‌سازد. در این نوع داستان‌ها پهلوان شاهنامه کاملاً مختار بوده، سرنوشت و آینده خود را با کنش خویش بر می‌گزینند؛ در این گونه داستان‌ها حکیم توس اندیشه‌ای خردگرایانه دارد و بازتابی از عقیده زردشتیان را در باب نقش کوشش در سرنوشت آدمیان به رشته تحریر در می‌آورد. گروه دوم رویدادها و اتفاقاتی هستند که اراده و اختیار پهلوان داستان در رقم خوردن آنها هیچ نقشی ندارد بلکه در طول یک داستان اسباب و علل مافوق طبیعی حاکم بر داستان آدمیان چنان آن حوادث را دقیق و به موازات یکدیگر هماهنگ می‌کند که در پایان داستان سرنوشت مكتوب و مشخصی برای قهرمان داستان به وجود می‌آید. این رقم روایت‌ها که در آنها نقش تقدیر حایز اهمیت است، به وفور در شاهنامه دیده می‌شوند (بهار ۱۳۷۴: ۱۳۶).

یکی از بهترین نمونه‌ها داستان رستم و اسفندیار است؛ نبرد رستم و اسفندیار آخرین نبرد دوره پهلوانی شاهنامه که از ابتدا تا انتهای آن بوی غم و حزن به مشام می‌رسد؛ تمامی علایم و نشانه‌ها در طول داستان حکایت از جبری بودن سرنوشت دارند؛ بسیاری از بازیگران

داستان سعی در بازداشتن شاهزاده از نبرد با جهان پهلوان دارند اما گویی قدرت مرگ و بازی سرنوشت نیرومندتر از اراده تمامی آنان است. در پایان نخستین روز نبرد و هنگامی که اسفندیار از مرگ دو فرزندش آذرنوش و مهرنوش به دست نزدیکان رستم به خشم آمده و جهان پهلوان و باره‌اش را تیرباران می‌کند؛ رستم که از میدان می‌گریزد و به اسفندیار پیشنهاد می‌دهد که ادامه نبرد را به روز بعد موکول نمایند و در این‌جا بار دیگر جلوه‌ای از بازی تقدیر نمایان می‌شود. نیرویی درونی و ناپیدا اسفندیار را بر آن می‌دارد تا پیشنهاد رستم را بپذیرد. گویی رویتنی و جوانی چنان شاهزاده جوان را مست غرور ساخته که دیدگانش را بر روشنی‌ها بسته و پیروزی خویش و مرگ پهلوان سالخورده را قطعی می‌بیند و حال آن که «زمانه نبشته دگرگونه داشت».

اسفندیار با به تعویق افکندن زمان رزم فرصت ایجاد تغییر و تحول در سرنوشت نبرد و برملا شدن راز فناپذیریش را مهیا می‌سازد. سیمرغ به جادوی زال برای یاری رساندن به جهان پهلوان ظاهر شده و پرده از درون راز پهلوان رویتنی برداشته و و شیوه ساختن تیر و پرتاب کردن آن را به رستم و زال می‌آموزد و به این صورت سرنوشت نبرد تغییر می‌کند و سرنوشت شوم دامان شاهزاده جوان رویتنی را می‌گیرد. گویی قوی‌ترین مردان شاهنامه نیز با تمام جبروت و دلاوریش باید را در برابر نیروی تقدیر و مرگ به زانو درآید. اندیشه جبرگرایانه فردوسی در بالاترین سطح خود در رستم و اسفندیار نمود پیدا می‌کند. دو پهلوان نامدار داستان که تا آن هنگام هر دو در راه نیکی میان را بسته‌اند به ناگاه ناخواسته و بی‌آن که یکی طالب مرگ دیگری باشد رو در روی یکدیگر در می‌آیند و یکی دیگری را به کام مرگ می‌فرستد و خود نیز تا پایان عمر سنگینی بار این گناه را بردوش دارد و سرانجام نیز خون اسفندیار دامان او را می‌گیرد و به دست برادر و همخون خویش آن هم نه در میدان رزم بلکه به شیوه مکر و فریب از پای در می‌آید.

بی‌شک شاهنامه آینه تمام‌نمایی است که در آن تمامی مفاهیم و جلوه‌های زندگی بشری نمایان است؛ فردوسی بیش از سی سال تحمل رنج و سختی را بر خویشتن هموار می‌سازد تا هم فرهنگ و اندیشه ایران از آغاز تا استیلای اسلام را به رشته تحریر در آورد و هم منظومه‌ای گرانبها و حکمت‌آمیز از زندگی و مرگ مردمان، پادشاهان و پهلوانان را فراهم نماید که مایه عبرت و حیرت دیگر مردمان باشد.

منابع

- آموزگار، ژاله. ۱۳۸۱. *تاریخ اساطیر ایران*. تهران: انتشارات سمت.
- ابوالقاسمی، محسن. ۱۳۷۳. *ماده‌های فعل‌های دری*. تهران: انتشارات ققنوس.
- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی. ۱۳۴۸. *زندگی و مرگ پهلوان در شاهنامه*. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- بویس، مریم. ۱۳۸۱. *زردشتیان، باورها و آداب دینی آن‌ها*. ترجمه بهرام عسکری. تهران: انتشارات ققنوس.
- بهار، مهرداد (مترجم). ۱۳۶۹. *بندهش*. تهران: انتشارات توس.
- _____ . ۱۳۷۴. *جستاری چند در فرهنگ ایران*. تهران: انتشارات فکر روز.
- پژمان، محمدعارف. ۱۳۷۴. «عبرت و حکمت در شاهنامه»، *نمیرم از این پس که من زنده‌ام...* . به کوشش دکتر غلامرضا ستوده، تهران: انتشارات دانشگاه تهران. ص ۴۶۹ - ۴۷۳.
- تفضلی، احمد. ۱۳۷۹. *ترجمه مینوی خرد*، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: انتشارات توس.
- جعفر حلیم، سیدحسین. ۱۳۷۴. «عبرت و حکمت در شاهنامه»، *نمیرم از این پس...* . به کوشش دکتر غلامرضا ستوده، تهران: انتشارات دانشگاه تهران. ص ۱۰۲۱ - ۱۰۲۶.
۱۳۷۵. *دانشنامه جهان اسلام*، زیر نظر غلامعلی حدادعادل، تهران: بنیاد دایره‌المعارف اسلامی.
- رضا، فضل‌الله. ۱۳۵۳. *پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی - تفسیر و تحلیل شاهنامه*، تهران: انتشارات فرهنگ و هنر.
- سجادی، ضیاءالدین. ۱۳۷۴. «قضا و قدر در شاهنامه»، ۱۱۹-۱۳۰. *نمیرم از این پس که من زنده‌ام - مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی*، به کوشش غلامرضا ستوده، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- سجادی، سید علی محمد. ۱۳۷۴. «رستم از دیدگاه فردوسی در غمانه سهراب»، ۲۴۳-۲۵۴. *نمیرم از این پس...*، به کوشش دکتر غلامرضا ستوده. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- غزنی، سرافراز. ۱۳۷۴. «دانش ستاره‌شناسی و نجوم فردوسی»، ۵۴۵-۵۵۰. *نمیرم از این پس...*، به کوشش دکتر غلامرضا ستوده. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فرهنگ آندراج. تألیف محمد پادشاه متخلص به «شاد»، ج اول، زیر نظر دبیر سیاقی. فردوسی، ابوالقاسم. ۱۹۶۰-۱۹۷۱م. *شاهنامه‌ی فردوسی - متن انتقادی*، جلد‌های ۱ - ۹، چاپ مسکو.
- کریستن‌سن، آرتور. ۱۳۱۷. *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی. تهران.
- کوریناگی، ت. ۱۳۷۰. «اعتقاد فردوسی به سرنوشت در شاهنامه»، ۴۳۷ - ۴۴۶. *فردوسی و شاهنامه - مجموعه سی‌وشش گفتار*. به کوشش علی دهباشی. تهران: انتشارات مدبر.
- دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۷. *لغت‌نامه دهخدا*. ج ۳، زیر نظر محمدمعین و دکتر سید جعفر شهیدی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ناصرخسرو. ۱۳۶۸. *دیوان ناصر خسرو*. چاپ مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران.

متون پهلوی، گردآوری جاماسب‌جی دستور منوچهر جی جاماسب آسانا، گزارش سعید عربیان، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۱.

مختاری، محمد. «دوگانگی سیمرخ در حماسه». شاهنامه‌شناسی، مجموعه گفتارهای نخستین مجمع علمی بحث درباره شاهنامه، انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی.

مسکوب، شاهرخ. ۱۳۷۷. مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار، تهران: انتشارات امیر کبیر.

_____ . ۱۳۵۲. سوگ سیاوش. تهران: انتشارات خوارزمی.

هینلز. ۱۳۸۴. شناخت اساطیر ایران. ترجمه‌ی ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: نشر چشمه.

یاسمی، رشید. ۱۳۷۰. «اعتقاد فردوسی در باب کوشش و تقدیر». ۶۱۳ - ۶۲۰ فردوسی و شاهنامه - مجموعه سی‌وشش گفتار. به کوشش علی دهباشی. تهران: انتشارات مدبر.

Anklesaiia, T, F; *The Datistān – i Dinik*, Bombay, 1901.

Bartholomae, Christian, *Altiranisches Wörterbuch*, Asatir – Teheran, 2004.

Kent. R.G, *Old Persian*, New Haven, 1953.

Mackenzie, D.N, *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford University Press., London, 1971.

Nyberg ,H.G, *A Manual of pahlavi* ,Otto Harrassowitz .Wiesbaden,1974.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی